

(۱)
پیمایش پویاشها

یادی از استاد گوروپچ و درس "تعدد زمانهای اجتماعی" او

تا کنون شاید انسان که باید تاءکید نشده باشد که ثبات و پایداری و سکون درهیچ یک از پدیدارهای طبیعی و امورجهانی به مفهومی مطلق امکان ندارد آنچه به ظاهر ساکت و بیحرکت به نظر می رسد درواقع یا پویاشها و پیرشها و جریانات و حرکات دوری شکل ، نوسان گونه و شبه تکراری^(۲) است و یا تنها نسبت بشدت و شتاب جریانات و حرکات دیگری ، آرامتر و کند تر به نظر می رسد. حال آنکه چه بسا در مقایسه با تندى و شدت خفیفتری این چنین به نظر نیاید.

دورهٔ رنسانس ، چون سده‌های سنگین پا وکند گذر میانی (قرون وسطی) را پشت سر گذارده بود، پر تحرک و پر جنب و جوش به شمار میرفت، ولی همه آن جوش و خروش شاید به مثل در برابر سیرجریانات و تحولات بعضی جنبه‌های زندگانی نیمهٔ دوم سدهٔ بیستم میلادی به صورت آرامشی جلوه کند. در اینجا نباید از نظر دور داشت که تمام شئون زندگانی اجتماعی در دوره یا زمان معین به یک اندازه و یاهمیشه به صورتی هماهنگ سیر نمی کنند. مثلا "گرچه جای تردید نیست که از لحاظ تکنولوژی ، سرعت سیر جریانات و دگرگونیهای امروزه نسبت به دوره‌های گذشته، از جهاتی، بسیار شدی‌داست ، ولی شاید از لحاظ ایدئولوژی و مفاهیم فلسفی ، وقتی دورهٔ رنسانس را با قرون وسطی و قرن بیستم را مثلا "با قرن هیجدهم مقایسه کنیم ، تحرک و نوآوری در قرن بیستم خیلی کمتر به چشم بخورد .

در این زمینه در بحث مربوط به زمانهای اجتماعی بیشتر خواهیم خواند . علاوه بر این چه بسا تحول و دگرگونی که ابتکار یا اختراعی مانند چرخ برای بردن و کشیدن بار و وسایل و افراد در زمان

(۱) برداشتی است از کتاب مقدمه‌های بر تئوریهای تحولات اجتماعی ، که هنوز پس از چند سال فرصت به چاپ رسانیدن آن دست نداده‌است .

(۲) در واقع چیزی در طبیعت تکرار نمی‌شود، تنها چنان واقع می‌گردد که گویی شباهت بسیار با وضع پیشین دارد، ولی هرگز به همان صورت اتفاق نمی‌افتد. کلی‌نگری و یا بلند نظری ما چنین تصویری را به وجود می‌آورد. یعنی تغییراتی برای حواس ما یا در برابر درمقایسه با تغییرات دیگری کاربرد و کارآئی مورد انتظار، چندان نامحسوس و بی اثر به نظر می‌رسد که گویی هیچ تفاوتی نکرده است و آب از آب تکان نخورده است .
نخورده است .

خود را موجب گردید با توجه به امکانات آن زمان و کندی تحرک در این زمینه‌ها از آنچه امروزه اختراع هواپیما و موشک با توجه به سرعت تغییر سایر زمینه‌ها و وسایل ارتباطی دیگر، سبب شده است، خیلی موثرتر و شدیدتر بوده باشد.

همچنین این تصور نادرست که عموماً "عادات" خود را در دوره‌های گذشته و یا در شرایط زندگانی آینده در نظر می‌گیریم، یعنی انسان امروزی را در چنان یا چنین شرایطی فرض می‌کنیم باعث می‌شود که قیاسی کاذب به عمل بیاوریم. چنانکه مثلاً "فکر می‌کنیم در آن زمان زندگانی چه اندازه کندوکم تحرک بوده است و یادآور آینده چقدر تند و سریع خواهد بود و بر اساس همین قیاس، پیدایش و خوردگیها، عقده‌ها، نارسایی‌ها و ناکامیهای بسیاری را پیش بینی می‌کنیم و از خود می‌پرسیم آیا اعصاب ما تاب مقاومت در برابر آنها را در آن شرایط خواهد داشت و به چاره جویی دست می‌یازیم و به پیشگیری می‌پردازیم. حال آنکه در واقع در آن زمان گذشته و شرایط مربوط به آن، این ما نبوده‌ایم که می‌زیستیم، انسانهای آن زمان با ساختمان بدنی و عصبی و عادات و حواس و خواسته‌ها و انتظارات و گرایشها و ارزشهای همان زمان بوده‌اند که از بسیاری جهات قابل مقایسه با ما نیستند. به همین جهت مثلاً "کشف آتش یا اختراع چرخ عرابه شاید تحولی عجیبتر و موثرتر در زندگی انسانها به بار آورده باشد تا راه یافتن به ماه یا پیدایش تلویزیون. همچنین در آینده نیز این ما نخواهیم بود که مثلاً "در قعر دریاها یا در وسط آسمان خواهیم زیست. تا آن زمان انسانهای آن روز تا حد زیادی با وضع زمان خود و به کمک بسیاری وسایل و امکانات تازه تطابق یافته‌اند." (۳)

گاه نیز وضع ثابت و پایداری متعادل به دست آدمی یا بر اثر دخالت عواملی دیگر از راه جبران به وجود می‌آید و حفظ می‌شود (بر اثر تقویت، تعدیل، ترمیم...)

(۳) گرچه نمی‌توان از نظر دور داشت که گاه در شرایط ناگهانی ناامنی و غیرمنتظره‌ای انسانهایی غافلگیر می‌شوند و یا بر اثر نوآوریهای تکنیک‌دهنده‌ای، فرصت هرگونه انطباق یافتن و یا عادت کردنی به دست نمی‌آید و انسانهایی در شرایطی غیر قابل تحمل از لحاظ فکری جسمانی و خوی و عادت خود قرار می‌گیرند. همچنانکه بدن انسان امروزی شرایط بیوزنی را تحمل نمی‌تواند کرد - که به جای خود قابل مطالعه است - بویژه که چنین مواردی گرچه در گذشته جنبه استثنائی بیشتری داشته است، ولی امروزه با پیشرفتهای بی‌امان تکنولوژی، هرچه بیشتر جنبه عادی و همگانی و گاه روزمره پیدا می‌کند و انعطاف پذیری بیشتری یا خاصیت شکنندگی زیادتری به آنها می‌دهد. با این حال این مورد مربوط به نکته‌ای که در اینجا یادآوری شده است نمی‌تواند باشد.

وقتی می گوئیم درجه حرارت یکاطاق را یا سرعت حرکت چیزی را ثابت نگاه داشته ایم بدین معنی است که مرتباً به وسایلی حرارتی را که اطاق از دست می دهد (یا به دست می آورد) و یا سرعتی را که هر لحظه روبه کاهش یا (افزایش) می رود، جبران می کنیم. وقتی به فکر مبارزه با پیری می افتیم سعی می کنیم از پی آمدهای سالخوردگی بکاهیم و کیفیت معینی را در حالت معینی پایدار نگاه داریم، یا از فرسودگی سلولها با انواع حیل جلوگیری می کنیم، و یا مرتباً سلولهای جوانی را جانشین یاختههای پیر و مرده می سازیم، ولی هیچ کدام از اینها بدان معنی نیست که جلوی تغییرات را می گیریم، بلکه جهت تغییرات مختلف را چنان درکنار یادر مقابل هم تنظیم می کنیم که یکدیگر را مرتباً جبران کنند. حالت تعادل نیز چیزی جز همین تغییرات، آنچنانکه وضع کیفیت معینی ظاهراً مدتی بیشتر دوام آورد، نیست که در داخل آن انواع پویش و تغییر ادامه دارد. ناگفته نباید گذشت که خود آن مجموعه متعادل نیز هیچ گاه در هیچ زمان خودش نیست، چه آن مجموعه نیز خود پیوسته تحت تأثیر عوامل بی شماری قرار دارد که به هیچ صورت پایدار نتواند بود.....

بی تردید این رشته نیز سری دراز تر از اینها دارد. به گواهی مغرب زمینیان (۴) هراکلیت (Heraclitus) آغازگر مباحثی در جاودانگی حرکت و تغییر است. او آتش را جوهر وجود و منشأ پیدایش عالم می شمارد و چون شعله های آتش همه چیز را در تحرک و تغییر می پندارد، آتشی جاویدان که نه آغازی دارد و نه انجامی و همیشه شعله و رخاود بود. بدین سان سیری بی پایان همواره در عالم ادامه خواهد داشت که از این لحاظ خود منشأ وحدتی است در عالم، وحدتی که برآیندهمه این دگرگونیها و تنوع احوال و اشیاء است (۵)

(۴) گناه کم و کاست آن به گردن خودشان. چون وقتی از نامی به عنوان نخستین کسی که بفکری افتاده، یا به تجربه ای دست زده یاد می کنیم همیشه با توجه به اطلاعات محدود و گاه نارسای کتابها و حاصل بررسی هایی است که در آن زمینه تا این زمان انجام گردیده است.

چه بسا آثار رواندیشهایی که چون راه باز یافتن آنها همواره نبوده است و یا به زبانهای زنده امروز ترجمه نشده اند و یا مطابق با ذوق و سلیقه و مورد رغبت پژوهندگان نبوده اند، از یاد رفته و به فراموشی سپرده شده و یا بکلی از میان رفته اند. (۵) این یگانگی و وحدت که خود نشانی از تنوع بی شمار است گویا تنها در مجموع و در کل قابل تصور می شود و خواهیم دید که از این نظر چگونه مورد توجه هگل قرار گرفته است.

بدین قرار به نظر او درجهان " همه چیز در سیر است " و از او نقل می‌کنند :
 " مردم نمی‌دانند که آنچه پیوسته تغییر می‌کند هرگز یک لحظه خودش نیست
 هرگز نمی‌توانی دوبار داخل همان رود شوی ، چه زیر پای تو همواره آبهای تازه‌ای
 در جریانند " و در جای دیگر : هر روز خورشید تازه طلوع می‌کند " (هر روز آفتاب
 دیگری بر تو می‌تابد) (۶)

وقتی به هم بر آمدن و فرو ریختن و طرحی نو در انداختن ، این چنین اساس
 کار طبیعت قلمداد می‌شود ، چنانکه هستی مفهوم خود را در مقابل هست شدن از
 دست می‌دهد ، فلاسفه‌ای چون پارمنید (Parmenides) به مقابله بر می‌خیزند تا
 پیوندهای سست هستی را با ابدیت استحکام بخشند . او به کمک منطق (که بنیانگذار
 آن خوانده شده است) و متافیزیک ، درمی‌یابد که حواس انسان او را فریب می‌دهد
 و آنچه محسوس است و به تجربه درمی‌آید همیشه بیان حقیقت نیست . حقیقت در
 همه حال یکتاست و بینهایت و فراگیرنده همه هستی ، نه قابل تجزیه است و نه جمع
 اعداد . چون به نظر او سرد یعنی نه‌گرم و تاریک یعنی نه روشن ، پس اعدادی در
 میان نیست .

در رد سیر و دگرگونی پارمنید می‌نویسد : تونه می‌توانی به آنچه نیست راه‌بری و نه
 آن را دریابی ، زیرا در باره چیزی توان اندیشید که باشد و آنچه هست چگونه می‌تواند
 بوده باشد یا در آینده به وجود آید . اگر از چیزی در زمانهای مختلف (گذشته و حال و
 آینده) سخن می‌توانیم گفت پس آن چیز باید در همه احوال وجود داشته باشد .
 حال آنکه تغییر به این معنی است که چیزی که به وجود آمده دیگر نباشد یا در آینده
 چیز دیگری باشد . بدین ترتیب پارمنید معتقد به چیزی است فنا ناپذیر و دائم در
 جهان به نام جوهر (Substance) و به نظر او این همان چیزی است که
 علی رغم دگرگونی یا سیر و جریان هر چیزی بدون تغییر باقی می‌ماند .

شاید بتوان گفت سنتز این دو راهم به صورتی پیتاگوراس (پیتاگورس Pythagoras)
 قبل از هردوی آنها به دست داده بود ، چهاو با آهنگ عرفان به تماشای رقص اعداد

(۶) برتراند راسل اظهار تاءسف می‌کند از اینکه : عقاید هراکلیت غالباً " توسط کسانی نقل
 شده است که چون افلاطون و ارسطو با عقاید او به مخالفت برخاسته و به خرد گیری از
 آنها همت گمارده بودند " . افلاطون از او چنین آورده است : " هرگز چیزی نیست .
 همه چیز در شدن است .

پرداخت و مسلکی بنیان نهاد که در آن سیر و سلوک به هم در آمیخته بود و اخلاق را بر همین اساس پایه گذارد. (۷) ابتدا به تغییر شکل یک روح جاویدان در بدن انواع موجودات معتقد بود. سپس قایل به سیرتحوالات به صورت دوری گردید. چنانکه به نظر او هیچ چیز در جهان به صورت مطلق تازگی ندارد. پیش از آن به صورتی دیگر وجود داشته، اینک به این صورت تولدی تازه یافته است و به همین جهت جانداران همه از یک جوهر و خانواده اند که هر نوعی از آن در جریان دوری و در کار سیری دیگرند.

ناهماهنگی تغییرات در شئون مختلف

همچنین تغییرات همیشه به یک نسبت در شئون مختلف اجتماع روی نمی دهد و اشتباه است که نتیجه یک جریات تازه، نوآوری یا دگرگونی را در سطوح مختلف به یک نسبت انتظار داشته باشیم. مثلا " گاه تغییراتی که در سطح کلیتر انجام می گیرد (Macro) در سطح اجزاء (Micro) به همان نسبت اثر نمی گذارد. وقتی به منظور یک سلسله تغییرات، کادر رهبری یا کابینه‌ای تغییر می کند، گرچه به دنبال آن عده‌ای از معاوان وزارتخانه‌ها و مدیران کل عوض می شوند، با این حال نباید انتظار داشت که به همان نسبت در کادرهای پایین‌تر که امکان تعویض آنها وجود ندارد (چون کارمندان دستگای مختلف را نمی توان یکباره تغییر داد، بلکه تنها تعدادی از آنها جابجا می شوند)، تحولاتی به وجود آید و یا همکاری و هماهنگی کاملی با سیاستهای تازه پدیدار گردد. و

(۷) Brunet در کتاب ^{sophy} Early Greek Philosophy اخلاق فیثاغورث را از قول خود او چنین نقل می کند: " همگی در این جهان بیگانه‌ایم، تن گور روح است. با این همه نباید در صدد خلاص خود به دست خویش بر آیم (خودکشی)، چه ما همه رمایم و خداوند شبان ما ست و گریز از این جهان جز به اراده او سزوار نیست. در این جهان سه گونه مردمان اند درست به سان سه گونه مردمی که به بازیهای المپیک روی می آورند. پایین ترین گروه آنان اند که برای خرید و فروش می آیند، بالاتر از آنها هم‌آورانند (شرکت کنندگان در مسابقه) و بهترین گروه آن کسان اند که جز به تماشا نمی آیند، بنابراین فضیلت، دانش است از روی بینظری و انسانی که خود را وقف آن میکند، فیلسوفی راستین است، کسی که به شایسته‌ترین وجه خود را زجر خشت روزگار رها نیده است. " می دانیم که او همه چیز را عدد می دانست یعنی به نظر او چگونگی نسبتهای عددی است که شکل و فرم را به وجود می آورد و با توجه به اجزاء و ملکولها و اتمهای اشیاء و اجسام، شکل و چگونگی آنها به ترکیب آنها بر اساس نسبتهای عددی بستگی دارد. همان طور که در آهنگ موسیقی نیز به صورت ترکیب نوتها به دست می آید و عقیده داشت که بر پایه ریاضیات می توان مطالعات عمیقی در زمینه علوم فیزیکی و هنرها نمود.

برعکس وقتی فرزندان در تماس با محیط خارج از لحاظ رفتار و اخلاق دستخوش تحولاتی می شوند . ، در خانواده های آنان و در سطح پدران و مادران تحولات به همان نسبت دیده نمی شود . یعنی تغییرات در حد خرد و کلان یا در سطح دونسل متفاوت ، یکسان نیست . چنانچه جامعه را به صورت سیستمی فرض کنیم باز هم تغییرات در تمام سیستم با تغییرات در اجزای آن که از یک جریان نوآوری یا عامل تازه نآئیر می پذیرند و یا اثری که بر روی هم می گذارند ، مشابه نیستند (برخلاف تصور کسانی که اثر یک عامل خارجی را بر تمام اجزاء و خود سیستم به صورت یکپارچه در نظر می گیرند و در داخل سیستم تغییرات را به هم مربوط می دانند) . مثلاً " در جامعه ای ممکن است تعلیمات نظامی سر یعتر و بیشتر از تکنولوژی کشاورزی و غیره تغییر کند و یا ابزار و وسایلی که جنبه مذهبی و مقدس پیدا کرده اند از سایر قسمتهای تکنولوژی کمتر تغییر کنند و یا بحث درباره امور مذهبی کمتر درگیرد ، امور تجاری یا نهادهای ازدواج یا حکومت کمتر از سایر جنبه های عملی زندگانی روز مره اجتماعی مورد تجدید نظر قرار گیرند و همچنین اثر تغییرات هر یک از اینها که بر شمریم بر روی بقیه یکسان نباشد .

این همان چیزی است که گوروچ سعی داشت به نام ژرفا پژوهشی اجتماعی یا به دست دادن مقاطع دهگانه ای به صورت لایه ها و زمینه ها و دیدگاههای گوناگون در یک مجموعه در تلاطم (۸) ، راهی برای دست یافتن به دگر گونیها و تحولات اجتماعی بیابد . مطالعه مفصل این مقوله را به فرصت مناسبتری موکول می کنیم . در اینجا تنها یادآوری باید کرد که خود گوروچ پیش از بر شماری ده وجه مزبور هشدار داده است که :

۱- وقتی از درجات سطحی و عمقی سخن می گوئیم نباید تصور کم اهمیت تریا پر اهمیت تر پیدا شود ، بلکه آن چیزهایی و جنبههایی را سطحی در نظر گرفته ایم که ساده تر و زودتر به چشم میخورد و دسترسی به آنها با سهولت بیشتری امکان دارد . و عمقی آنچه را می گوئیم که برای دستیابی بدانها و دریافت و شناختشان کوشش و ممارست بیشتری لازم است (مانند آنکه در مقابل جامعه ای معین آنچه ابتدا قابل رؤیت و توجه است شکل و وضع

(۸) اصطلاح خود گوروچ مجموعه ها یا تمامیههای در حرکت یا گذران (Totalite en marche) می باشد که چندان با بحثهای خود او درباره نظم و بی نظمی و پیشرفت تطبیق نمی کند ، چون (marche) یا ره سپردن و گام برداشتن حرکتی است منظم و به پیش ، حال آنکه از توضیحات مفصل خود او برمی آید که نظم و پیشرفت در کار نیست و بیشتر منظور او مجموعه زنده در جنب و جوش است ، نه یک بعدی (uni-dimensionnel) بلکه بسیار بعدی (Pluri-dimensionnel) .

مکان و اشیاء و افراد است و خوی و عادات و اخلاق و امیال و هدفهای آنها نهفته تر و در بر آشنا ترند) .

۲- با آنکه بر روی امر و واقعیت اجتماعی نام و تمام هر چه بیشتر تکیه می شود نباید این واقعیت نام و تمام را تنها همان جامعه جهانی یا جامعه کل و یکپارچه در نظر گرفت ، بلکه هریک از گروهها و مجموعه های کوچکتر نیز به نوبه خود تمامیتی و کلیتی دارند و با دید توجه داشت که هیچگاه و در هیچ نوع و موردی از این کلها و تمامیتها همیشه هماهنگی و یکنواختی و پیوستگی به صورت موزون وجود ندارد ، بلکه شاید بشود بیشتر گفت که گسستگی در آنها نسبت به پیوستگی فزونی نشان می دهد و به هر حال در داخل آنها تمام افراد (من و ماها و دیگران همه با هم) مرتبا " برهم اثر می گذارند و تحت تأثیر یکدیگر قرار می گیرند و از هم می گذرند و بهم می خورند و از هم می پرهیزند و با هم می سازند و

۳- صفات و کیفیات و خصوصیات و همچنین تعداد لایه ها و قشرها و زمینه ها

به صورت خیلی موقتی در اینجا مشخص شده است و باید توجه داشت که از هر نظر کاملاً " کش دار و انعطاف پذیر می باشند و به هیچ وجه نباید تصور کرد که شکل و حدود و خصوصیات معین و ثابت و دقیقی دارند ، بلکه در زمانها و اجتماعات مختلف فرق می کند . اینها تنها از نظر سهولت مطالعه و در دست داشتن یک نقشه و روش علمی است و تا آنجا که امکان داشته است آن اشکال و خواصی را که دارای وجوه مشترک بیشتری بوده اند در یک کیسه ریخته ایم ، ولی همیشه می توان کیسه های کمتر یا بیشتر یا کوچکتر یا بزرگتری داشت .

آنگاه گورویج اضافه می کند برای آنکه جامعه شناس در مطالعه خود با نظمی و برنامه ای بتدریج از پدیدارهای ساده تر به طرف پدیدارهای پیچیده تر پیش رود می تواند وجوه و جنبه های زیر را یکی بعد از دیگری مورد توجه قرار دهد ، (۹)

۱- سطح بیرونی و شکل ظاهری (جغرافیایی و جمعیتی و مادی تا آنجا که گروه های انسانی در آنها تغییر شکل داده اند و توسط آنها تنظیم شده اند و نشانه هایی از سبکها و ارزشهای انسانی دارند) .

۲- سازمانهای اجتماعی و دستگاههای نظام یافته (شهرداری و مجلس شورا و سندیکاها و اموری مانند ازدواج و عزاداری و تدفین و) .

۳- مدل های اجتماعی (از آداب و رسوم گرفته تا مدولباس و خوراکیهای ملی و تکنیکهای صنعتی و کشاورزی و تعارفات و) .

۴- کردارهای جمعی و تا اندازه‌ای منظم که بر کنار از دستگامها و چارچوبهای سازمان یافته انجام می‌گیرند (کردارهایی که همیشه شکل کادرها را ندارند و در موقعیتهای مختلف جلوه‌های تازه‌ای ممکن است پیدا کنند ، مانند انجام مراسم مذهبی و امور مورفولوژیک و بعضی جنبه‌های مدهای هنری و فلسفی و ادبی و مدلهایی که به عادات بستگی چندانی ندارند و تغییر پذیر می‌باشند و کردارهای جمعی که مدلهای را نیز کنار می‌زنند و از رسوم و ضوابط خاصی تبعیت نمی‌کنند ، غیر منتظره‌اند و نامنظم و پابند رعایت سنتها نیستند و مقاومت به خرج می‌دهند و) .

۵- تار و پود نقشهای اجتماعی .

۶- رفتارهای جمعی (که گاه آنها را غرایز اجتماعی نامیده‌اند ، ولی باید توجه داشت که تنها بصورت بین دویا چندین نفر جلوه نمی‌کند ، بلکه از من و ماها و دیگران و گروهها و کل جامعه ، ناشی می‌گردد) .

۷- سمبلهای اجتماعی (نیروها و نظامهایی را که به شکل و رنگ و لباسی درآوردند و تا قابل تجسم باشند ، همچنانکه لوی برول دربارهٔ توتم می‌نویسد که نیروی برتر و قدرت خداوندی را با پوست جانوران و درختان لباس پوشانیده‌اند تا برای اعضاء کلان بهتر قابل درک باشد . از این قبیل‌اند : پرچم و صلیب لباسهای متحد الشکل و جامه‌های مخصوص و زبانی که با آن مقصود خود را می‌رسانیم و) .

۸- کردارهای جمعی جوشان و خروشان و ابداع کننده و خلاق (تظاهرات و انقلابها و شورشها و برآشفتگیها و نوآوریها و) .

۹- ایده‌ها (پندارها) و ارزشهای جمعی (که در واقع به نظر گروبیچ عامل و محرک اصلی کردارهای نوآورانه جوشان و خروشان می‌باشد) .

۱۰- حالات روحی و حرکات (کنشهای) روانی جمعی .

از این درجه بندی گروبیچ برمی‌آید که او همان طور که بارها تکرار کرده‌است در هر موردی و مطالعه‌ای پدیدار اجتماعی تام و تمام (*Phénomène Social total*) را در نظر دارد که باید بهمان صورت یکپارچه و تکنگاری (مونوگرافی) مورد مطالعه قرار داده شود ، چه به نظر او جدا کردن یکی از وجوه و مطالعه آن در خارج مجموعه مفهوم عمیق خود را از دست می‌دهد و چیز دیگری می‌شود متفاوت با آنچه در داخل مجموعه و درگیر با کلیه جوانب و جنبهها ، وجود دارد .

ویلبرمور (۱۰) در همین زمینه سه متغیر را مورد توجه قرار می دهد که عبارتند از: بازیگران نقش (Actors)، شکل روابط و بردارهای کنشهای متقابل (Forms) و نقشها یا کاربردها (Functions). به نظر او این هر سه با تمام ارتباطی که با یکدیگر دارند ممکن است تا اندازه زیادی مستقل از یکدیگر دستخوش تحولاتی گردند که خود باعث پیدایش درجاتی از قابلیت انعطاف در هر سیستم اجتماعی است.

این انعطاف پذیری در گروههای ساده اولیه، کوچکترین و در جوامع وسیع و پیچیده بیشترین حد را دارد. به نظر او برای مطالعه هر تحولی ابتدا باید دید چه چیزی تغییر می کند، سپس جهت تغییر را مشخص کرد و آنگاه در صدد یافتن عامل اصلی یا محرک نخستین برآمد. و باید بتوانیم هر یک از متغیرها را جداگانه در نظر گرفته، ببینیم چه میزان از تغییرات آن می تواند برای رسیدن به یک هدف معین مؤثر و معنی دار باشد. (۱۱)

به عقیده مور، تغییرات از لحاظ شدت و دامنه و نظم با هم تفاوت دارند و نسبت هر یک از این جنبه های سه گانه برای موضوعهای مختلف اجتماعی فرق می کند، چنانکه مثلا "تغییرات نرخ مرگ و میر، به هنگام درگیری شورشهای داخلی، دارای نوسانات شدیدی است، ولی تغییرات نسبت فارغ التحصیلان دبیرستان که به دانشگاه وارد می شوند سیری منظم و آرام و تدریجی دارد. یک انقلاب واقعی تحولاتی سریع و عمیق در ارکان اجتماع بوجود می آورد که گره عموماً "باشدت عمل و دیگر گونیهای بسیار تند همراه است ولی چه بسا در یک مدت کوتاه و بدون سروصدا نوساناتی سریع و نامنظم نداشته باشد.

رابطه تغییر با زمان

این گونه برشها و تقسیم بندیها برای اندازه گیری تحولات و مقایسه شدت و آهنگ تغییرات همیشه در ذهن با زمان در آمیخته است و پایای گذشت آن سیر می کند و همین

10- Wibert Moore, Social Change .

(۱۱) همین تصور امکان جدا کردن متغیرها، در هر موردی به منظور تشخیص عامل نخستین چه بسیار گرفتاریها و سردرگمیها به بار آورده است. گرچه تجربه کوششهایی در این راه ابزارهای سنجش و معیارهای اندازه گیری را می تواند پیوسته دقیقتر کند، ولی چنانکه باور کنیم جنبه های جهاتی از زندگانی گروه را می توانیم جدا از بقیه یا افرادی را خارج از محیط طبیعی زندگیشان آنچنان مورد مطالعه قرار دهیم که نتایج به دست آمده با آنچه در واقع می گذرد یکسان باشد به ساده لوحی دچار شده ایم.

توجه به عامل زمان در هر فعل و انفعال و جریانی است که یکی از بحث‌های قدیمی مربوط به اندازه‌گیری تغییرات را پیش می‌آورد. ظاهراً "در چند سطر بالا مورگذشت زمان را یکنواخت در نظر می‌گیرد و براساس آن به شدت و ضعف تحولات توجه دارد، حال آنکه برعکس گروبیچ در تئوریهای مربوط به زمانهای اجتماعی خود گویی سیرپویش‌های اجتماعی را به زمانهای گوناگون، که بر پدیدارهای اجتماعی در شرایط مختلف می‌گذرند، مربوط کرده است که گرچه نتیجه هردو شاید یکی باشد چون هردو به بررسی جهت و شدت و چگونگی تغییرات و سیر جریانات می‌انجامند، ولی نشانه خوبی است از همبستگی میان دگرگونی و گذشت زمان.

ریشارد شگل (۱۲) در مقاله‌ای تحت عنوان "زمان و جهان فیزیکی" همین بحث بسیار قدیمی را با این سؤال در میان می‌گذارد:

"آیا جهان در تغییر است از این رو که زمان می‌گذرد یا احساس گذشت زمان در اثر تغییر دست می‌دهد؟" و نتیجه می‌گیرد که وجود تغییر، تصور زمان را پدید آورده است، زیرا اگر چنین نبود می‌بایست پیش از پیدایش طبیعت و هر جریانی در آن، زمان به صورت مطلق و جداگانه وجود می‌داشت، در صورتی که زمان با پدیده تغییر پیش می‌رود و جنبه‌ای است که به سیر و جریانات و دگرگونیهای جهان وابسته است و از خواص اصلی زمان نیز همین نشان دادن تغییرات و نشانه‌ای بودن برای درک و اندازه‌گیری آنهاست و گرنه چنانچه طبیعتی را در نظر مجسم کنیم که در آنها به هیچ وجه تغییری روی ندهد، اندازه‌گیری زمان و درک قبل و بعد امکان نخواهد داشت بهترین مثال برای تجسم این امر همان است که غالباً "برای محققان پیش می‌آید وقتی در کار مطالعه تحولات پس از چند سال به روستایی باز می‌گردیم و می‌بینیم چندان تغییری در آن به وجود نیامده است، و در این جال فکر می‌کنیم "گویی زمانی بر آن نگذشته است" و یا دوستی را پس از چندین سال بازمی‌یابیم و چون هیچ‌گونه تغییری در او مشاهده نمی‌کنیم می‌گوییم "تو که زمان را متوقف کرده‌ای".

در واقع اگر بتوانیم چیزی یا وضعی را در نظر مجسم کنیم که همیشه همان باشد، گذشت چند سال یا چندین میلیون سال بر آن چه تفاوتی خواهد داشت و چگونه خواهیم توانست بدون مقایسه با چیزی در تغییری، سن و قدمت آن را تخمین زنیم؟ در آن صورت گذشت زمان نیز مفهوم خود را از دست خواهد داد.

کتر متفکری به رابطه میان زمان و تغییر نیندیشیده است ، ولی کمتر باین فکر افتاده که مفهوم زمان در تغییر است و برکنار از آن بخودی خود چیزی نمی تواند باشد . ارسطو این دورا جزو لاینفک یکدیگر به شمار آورده است و می نویسد که حرکت همیشه وجود داشته خواهد داشت ، زیرا زمان بدون تغییر نتواند بود . کودک ، جاندار را از بیجان با توجه به حرکت آن تشخیص می دهد و از دیدگاه او زندگی یعنی حرکت . به همین شکل در یونان قدیم نیز نامدتی سیارات را خداوانی جاندار و در حرکت تصور می کردند ، ولی از آن هنگام که دیگر فلاسفه نتوانستند اجسام آسمانی را به ارباب انواع تشبیه کنند چنین پنداشتند که اراده خدایان در سیر آنها دخالت دارد و براساس نظام معینی آنها را به حرکت وا می دارد . از آن به بعد بسیاری اراده را عامل پیدایش حرکت دانستند . ارسطو که فیزیک را همان طبیعت می دانست (۱۳) ، حرکت و تغییر را در طبیعت به صورت نیرویی در نظر گرفت که در داخل موجود زنده در جهت غایتی سیر می کند و همین سیر در جهت غایت علت وجودی آن به شمار می آید . سپس با توجه به بحثهایی که قبل از او در این زمینه در گرفته بود هشدار می دهد که ممکن است برای بعضی این تصور پیش آید که زمان بخودی خود نباید وجود داشته باشد ، چه از گذشته و آینده تشکیل گردیده و از این دو یکی درکار نیست و دیگری هنوز به کار نیامده است ، ولی او از فیثاغورث در این زمینه مدد می گیرد و می گوید زمان شمارش است و وابسته به اعداد و گرچه ممکن است گفته شود برای شمارش روحی لازم است و انسانی باید باشد که براساس اعداد شماره کند ، ولی چیزهایی جاودانی اند و به زمان وابسته نیستند ، مانند خود زمان و اعداد . (۱۴)

(۱۳) آنچنانکه وقتی می گوئیم رشد امری است طبیعی ، مانند گوساله ای که نیروی بالقوه گاو شدن در او هست و فکر می کنیم این نیرو به صورت طبیعی در آن حیوان وجود دارد ، مفهوم ارسطویی طبیعی را به کار برده ایم .

Bertrand Russel, A History of Western Philosophy, (۱۴)
Simon and Schuster New York.

پیداست که ارسطو زمان را سیر دوری و تکراری شب و روز و سال ، که به واحدهای ساعات و دقیقاتی مانند اعداد قابل شمارش می باشند ، در نظر گرفته و آن را جاودانی می داند زیرا برای آن آغازی نمی شناسد و می نویسد . " جز افلاطون کسی به آفرینش و پیدایش زمان نیندیشیده است " و بحث او درباره حرکت نیز در آخر جنبه " متافیزیکی پیدامی کند ، چه به حرکت در آورنده حرکت نایافته ای بی جرم و بعد در نظر می گیرد که در محیط دایره جهان قرار دارد و حرکت دورانی بی پایانی را پدید آورده است .

هگل برای واقعیت کل و مطلق نهایی زمان نمی شناسد و آن را محیط بر زمان می شمارد، چنانکه می گوید: زمان توهمی بیش نیست و ناشی از ناتوانی ماست در درک و دریافت کل. از این رو چون ناچار به اجزاء می پردازیم رابطه آنها را بایکدیگر به صورت گذشت زمان می یابیم که جریانی در جهت دیالکتیک تاریخ دارد. و این همان سیر تکاملی است که بالاخره به یگانگی و کل محیط منتهی می گردد.

هانری برگسن (۱۵) خاطره را مظهر زمان به شمار می آورد. به نظر او خاطره عبارت است از آثار و تصاویر اشیاء و امور و تغییرات که بر روی هم چنان در حافظه نقش می بندند و جای می گیرند که در موقعیتهای گوناگون به نحوی قابل تجسم و باز بینی می شوند. و همین بازبینی و تفکیک و تلفیق اجزاء خاطرات، تصور زمان را به وجود می آورد. خاطره‌ای که گویی زنده می شود، در واقع گزینشی است که به کمک واقعیت‌های در تغییر زمان حال، از گذشته به عمل می آید.

(۱۶)

گاهگذاری یا زمان بندی و اثر آن بر پویسهای اجتماعی

با آنچه گذشت گو یا بتوان با تسردید کمتری به این فکر افتاد که زمان بخودی خود چیزی نیست، بلکه به صورت یک بعد فرضی برای دریافت و اندازه گیری و سنجش تغییرات توسط انسان به کار گرفته شده است، همچنانکه وقتی در هندسه نمی توانیم نقطه را بدرستی تعریف کنیم آن را کوچکترین اثری فرض می کنیم که بعدی نداشته باشد. آنگاه به کمک این فرض خط را حداقل میان دو نقطه می شماریم و گمان می بریم که بتوان گفت خط تنها دارای بعد طول است. (۱۷) سپس سعی می کنیم به کمک همین

15- Henri Bergson, "Creative Evolution". The Modern - Library, New-York.

(۱۶) زیاد دنبال همدیفرنگی واژه گاهگذاری یا زمان بندی نباید گشت، چون به معنایی که در اینجا به کار می بریم من در آورده است و منظور از آن درجه بندی مدار یک تغییر و نامگذاری فاصله های آن و به کار بردن آن همچون وسیله‌ای و میزانی برای اندازه گیری سایر تغییرات است تا جائیکه به گاه بندیهای گروهی و ارزشگذاری درر وابط اجتماعی می انجامد و "بگاه" و "بیگاه" در برابر هم معنی پیدا می کند و به صورت محرکه گردان نقشها و تنشها و تقلاهای گروهی در می آید.

(۱۷) در حالی که می دانیم چیزی بدون بعد و یا تنها یک بعدی یا دو بعدی در واقع وجود ندارد.

انگاره ها سطح و حجم و غیره را در نظر مجسم سازیم ، اینجا است که وقتی بکمک حرکات و تغییرات دوری شبه تکراری برای زمان واحد می سازیم و تقسیماتی برای آن قایل می شویم در واقع برای همان جریانات و جنبشها و دگرگونیها تقسیماتی قایل شده ایم . یعنی در حقیقت آنها را زمان بندی کرده ایم تا بدین وسیله امکانی برای سنجش و مقایسه آنها به وجود آورده باشیم . ولی چنانکه خواهیم دید تاکنون این کار را هم براساس همان کلی نگرایی که خواسته طبیعت و عادت ما است انجام داده ایم و گرنه واحدهای یکنواخت متحدالشکلی را که به عنوان ساعت و روز و سال و . . . به کار می بریم دارای دقت کافی برای آنکه معیار و ملاک دقیقی جهت سنجش و مقایسه دگرگونیها و تحولات باشند ، نیستند . از طرفی ، همان طور که اشاره شد ، گاهشماری بر اساس روز و شب و طلوع و غروب آفتاب و از سرگرفته شدن گردش زمین به دور خود و به دور خورشید و اموری شبیه تکراری نظیر اینها انجام گرفته است . حال آنکه در واقع هیچ گاه سیکل و یا گردش دوری استاندارد شده ای که هر بار به همان صورت و بدون تفاوت با دور قبل از آن باشد ، در طبیعت نمی توانیم یافت و می دانیم که طلوع و غروبها کاملا " یکسان نیستند ، ولی ، تمام روز و شبها را ۲۴ ساعت فرض می کنیم . در گردش زمین به دور خودش عوامل بی شماری مانند تابش ماه و خورشید براقیانوسها و دریاها باعث می گردند که هیچ کدام از دورهای آن بدرستی با دورهای دیگر برابر نباشد . در گردش زمین به دور خورشید نیز عوامل بسیاری همین وضع را پیش می آورند . یعنی هیچ سالی دقیقا " (حتی در صورتی که وسایل اندازه گیری زمان دارای دقت کافی باشند) 24×365 ساعت نیست . تا اینجا فرض این است که وسایل اندازه گیری ما ، مثلا " ساعتها ، دارای چنان دقتی باشند که ۳۶۰ دور که ثانیه شمار می زند با هر ۳۶۰ دور دیگری از همان عقربه ثانیه شمار ساعت و هر ۳۶۰ دور ثانیه شمارهای ساعتها دیگر فرقی نداشته باشد . در حالی که می دانیم رفت و برگشت پاندول یا رقاصک هر بار با بارهای دیگر تفاوت دارد (گرچه ظاهرا " بسیار جزئی و نامحسوس است) . این نادرستی تاکنون در ساعت اتمی ظاهرا " به حداقل رسانیده شده است و بیشک در آینده باز هم در این زمینه پیشرفتهایی حاصل خواهد گردید ، ولی قابل تصور نیست که روزی به کمال برسد .

اما آنچه باید در اینجا یاد آوری شود اثر همین زمان بندی است در تعدیل یا تشدید آهنگ تحولات زندگانی اجتماعی انسانها و تنظیم روابط میان آنها .

یعنی توجه به اینکه چگونه آنچه خود مخلوق جوامع انسانی است (۱۸) به صورت یکی از مؤثرترین عوامل شکل دهنده تغییرات آنها درآمده است. نیازی به توضیح نیست که همین ریختن تغییرات و جریانات اجتماعی در قالب تقسیمات زمانی به آنها شکل می‌دهد و چنان است که گویی حد و مرزی برای آنها به وجود می‌آورد و ظاهراً آنها را در چار چوب ساخته و پرداخته‌ای ثابت می‌کند، به وجهی که گویی در داخل آن تقسیمات معین، تغییرات کاملاً "یکنواخت و همشکل صورت گرفته است. می‌گوییم در قرن فلان چنین و چنان بوده است (۱۹) یا وقتی از فعالیتی یا کار و کوششی در ساعات مختلف یاد می‌کنیم و تغییرات را بر حسب ساعات یا روزها و سالهای مختلف مورد مطالعه قرار می‌دهیم، در داخل هر یک از این واحدهای زمانی ظاهراً "تنش و شدت جریان یا تغییر را یکنواخت تصور می‌کنیم حال آنکه تنها به طور طبیعی در داخل هر یک از این تقسیمات آهنگی متعادل حکمفرمانیست بلکه همین تقسیم بندی خود یکی از عوامل بروز تنشها و شدت جریانهای نامساوی می‌گردد که چگونگی آن بستگی به نوع فعالیت و نقش و برداشتها و رابطه‌ها و هدفها و خواستها و قراردادها و عادات و علائق و خوئی و اخلاق و سایر زمینه‌های اجتماعی افراد و گروهها دارد. مثلاً هنگامی که برای انجام کاری فرصتی معین شده است خود بخود زمانی که این فرصت روبه پایان می‌رود بیشتر عجله می‌کنیم و سرعت به خرج می‌دهیم، چنانکه گویی خود نزدیک شدن پایان مهلت عاملی است برای شدت عمل بیشتر (مانند شبهای امتحان). و گاه نیز برعکس به دلیل آنکه فکر می‌کنیم فرصت زیادی در پیش داریم بدون عجله وقت می‌گذرانیم، یا در ابتدای کار سرعت بیشتر به خرج می‌دهیم و کار را با انجام می‌رسانیم آنگاه چون هنوز فرصت باقی است آسوده خیال به انتظار می‌نشینیم، گویی قسمت آخر این فرصت از عمرمان نیست و یا ارزشیاهمیت آن از بقیه قسمت‌های زمانی که بر ما می‌گذرد

(۱۸) دورکیم پندارهای (Categories) نخستین، مانند زمان و مکان و طبقه و شماره و علت و جوهر و شخصیت و غیره را پدیدارهای اجتماعی می‌شمارد. در مقدمه کتاب "شکلهای ابتدائی زندگانی مذهبی

Les Formes Elementaires de la vie Religieuse

(۱۹) مثل اینکه در تمام سالهای آن قرن از ابتدا تا پایان و در تمام روزها جریانی یا وضعی به یک شکل معین پیش آمده است، حال آنکه در واقع چنین چیزی نبوده است و آن وضع یا احوال به سالها و روزهایی از آن قرن بیشتر مربوط بوده است. به همین ترتیب نیز از قرون وسطی و مثلاً "عصر حاضر و غیره به عنوان دوره‌های یا ویژگیهای معینی نام می‌بریم.

کتر است . می نشینیم و وقت می گذرانیم تا نوبت کار دیگری ، برنامه تازه‌ای فرا رسد ، آنگاه دوباره به جنب وجوش درمی آییم . . یعنی خود تقسیم بندی از لحاظ زمانی (زمانبندی) در عین حال که باعث تنظیم تغییرات و کارها و کوششها می گردد خود عاملی می تواند باشد برای پیدایش بی نظمی و عدم تعادل در جریان داخل هر یک از واحدهای زمانی .

همچنین اندازه گیری و تقسیم بندی زمانهای اجتماعی باعث پیدایش نظم و ترتیب روزانه و روابط افراد و گروهها ، تطبیق فعالیتها ، و هماهنگی میان کردارها و کوششهای افراد باهم ، گروهها و جوامع باهم ، و به وجود آمدن کوششهای دسته جمعی و هماهنگ و رفتارها و هنجارها و برخورد ها و تضادهای گروهی و می شود . مراسمی در زمانهای معینی انجام می گیرد ، بافرا رسیدن زمانهای معین کارهایی از سر گرفته می شود یا اقدامات تازه‌ای آغاز می گردد ، در موعدها و تاریخهای قراردادی افراد یا گروههایی ، رفتارهای خود را تنظیم می کنند ، کوششهای خود را باهم تطبیق می دهند ، کارهایی به موقع و بجا و از روی وقت شناسی قلمداد می گردد و اعمالی بیموقع و غیرمنتظره . آنچه را در داخل چارچوبهای معین و یا معمولی یا قراردادی واقع نگردد اتفاق و پیش آمد می خوانیم و کسانی را که کارهای خود را وقت خود را با تقسیم بندیهای بخصوص تنظیم نکنند و با آهنگهای معنی دار از لحاظ اجتماع مورد نظر هماازی نکنند آنها را نامنظم ، تک رو ، سنت شکن می شماریم . بالاخره ساعاتی و روزهایی را نحس و شوم و بد یمن و یا مقدس و مبارک و میمون می خوانیم .

زمانهای اجتماعی

از آنچه گذشت گویا بشود نتیجه گرفت که زمان بر افراد و گروهها و جوامع گوناگون یکنواخت نمی گذرد . نه تنها برای افراد و گروههای معینی بر حسب نوع کار و هدف و منظور و موقعیت و محیط و انتظار خود و دیگران و یا تصمیمات و توقعات و رفتارهای جمعی در مواقع مختلف ، زمان کوتاه می شود یا کش پیدامی کند ، تکراری و نوسانی و دوری و پیش رونده و یا واپس گراینده به نظر می رسد ، بلکه برای افراد گروههای مختلف فرق می کند و هرگز نمی توانیم دو دسته مردم یا دو جامعه پیدا کنیم که شکل و کیفیت گذشت زمان بر آنها یکسان باشد . این همان چیزی است که گورویج تحت عنوان تعدد زمانهای اجتماعی (Multiplicite des Sociaux) بیان کرده است ، ولی همان طوریکه در

باره، دسته بندی امور و پدیدارهای اجتماعی او (Typologie) شرح دادیم او خود قبول دارد که همیشه ممکن است وضع و حالت تازه و بخصوص دیگری هم در گروه یا جامعه‌ای پیش آید ، ولی حالاتی که بیشتر توجه او را جلب کرده اند عبارتند از :

۱- زمان دراز دیر گذر : گذشت این زمان به صورتی است که گویی گذشته در حال و آینده ادامه پیدا می کند ، ممتد است و جریان آن محسوس نیست . گروهی و قومی که سرگرم خرده کاریهای عادی زندگانی روزمره و بکنواخت خویش اند و آرام آرام یکی پس از دیگری ، دسته‌ای به دنبال دسته دیگر ، نسلی در پی نسل دیگر می آیند و جای پای هم قدم می گذارند و می روند و به کسی هم کاری ندارند .

۲- زمان ظاهر فریب یا غافلگیرکننده که در پس آرامشی اطمینان بخش تب و تابی و جوششی و شتابی نهفته است و یکباره بصورت بحرانی و عصیانی و شورش‌ی غیرمنتظره متجلی می گردد .

۳- زمان ضربانی نا منظم : وضع نا مطمئنی است که در آن گذشته و حال به طور منظم درهم می آمیزند و مانند قلبی که ضربان آن مرتب نیست و نگرانی آوارست همیشه انتظار پیش آمد یا وضع تازه‌ای می رود .

۴- زمان دورانی : زمان دورانی یا بازگشتی زمانی است که در آن حرکت تغییر جریانی دایره وارد دارد ، گویی پس از چندی به حال اول بر می گردد و از سر گرفته می شود و مربوط به گروهها و جوامعی است که بعضی جنبه‌های زندگانی‌شان با وجود دگرگونی‌هایی که به خود می بینند ، پس از مدتی تکرار می شود . خواهیم دید که فلاسفه تاریخ غالباً " به چنین زمانی اندیشیده‌اند و ابن خلدون و توین بی رشد و رسیدن به اوج و سپس سرنگون شدن و باز از سر گرفته شدن جریان را به صورت یک سیر دورانی ، از واقعیات مکرر تاریخ به شمار آورده اند .

۵- زمان و اماندگی محسوس : یعنی زمانی که نسبت به روند عادی جریان‌ها تاخیر دارد و سستی و کندی آن نامحسوس نیست و مطابق با توقعی که از آن می شد داشت پیش نمی رود و عقب ماندگی آن بیش از انتظار احساس می شود و طولانی و کسل کننده و بی‌آس و آس است .

۶- زمان نوسانی : در این زمان گویی میان کندی و تند و مبارزه‌ای در کار است ، گاه این و گاه آن پیش می برند و چندی مسلط می شوند .

۷- زمان چالاک پیشتاز : که در آن وقایع و جریان‌ها با سرعتی و شتابی خارج از حد انتظار پیش می آیند و آینده در همه حال مسلط است .

۸- زمان جهش وانفجار : که یکباره بنیان گذشته و حال را به هم می ریزد ، یکشنبه ره صد ساله می رود و خلاق است و نوآوریهای آن ظاهرا " بدون مقدمه و برنامه‌اند و ناگهانی و شدید .

همانطور که گفته شد باید توجه داشت که هریک از این زمانها دقیقا " به گروه یا جامعه معینی مربوط نمی شود و به طور کلی بعضی انواع آن در هر جامعه‌ای دیده می شود که بستگی به جنبه‌های گوناگون انواع پدیدارهای مورد توجه دارد . مثلا " درجایی ممکن است از لحاظ مذهبی یک یا چند زمان (تا چه جنبه‌هایی از مذهب مورد توجه باشد) و از لحاظ اقتصادی ، هنری ، سیاسی و زمانهای دیگری متفاوت با این زمانهای هشتگانه یا انواع دیگری صدق کند .

همچنین بيمورد نیست یک بار دیگر تکرار کنیم که همان طور که از توضیحات بالا برمی آید منظور گورویچ هم اندازه گیری و پیمایش شدت دگرگونیها و پویاها و توجه به درجات تغییرپذیری پدیدارهای اجتماعی است و قالبهای زمانی که برای آنها قابل گردیده است تنها به خاطر سهولت بیان و تجسم بهتر و جلب توجه بیشتر به اهمیت موضوع است .